

جستار گشایی ۲۶

جستار گشایی

طلایه‌دار آفتاب، فریادگر بزرگ عرصه‌های انتظار، آموزگار میانی مهدویت، سرداری بزرگ از خیل مرزبانان تشییع، مجاهدی نستوه و مدافعی خستگی‌ناپذیر- در حیات‌ی نورانی به وسعت یک‌قرن- خطیبی کم‌نظیر و معلمی بی‌بدیل، حامل علوم اهل‌البیت، فائز به عنایات مدویّه و سرشار از معارف الهیّه، «خادم الحجّه» قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْقُدُّسِ.

اینها، تنها بخشی از اوصافی است که والهان و طرفداران مرحوم شیخ محمود حلبی، مؤسس انجمن خیریّه مهدویّه حجتیّه، بدو نسبت می‌دهند. در جای‌جای کتاب طلایه‌دار آفتاب که به مناسبت چهلمین روز درگذشت آن «استاد»، بکوشش «جمعی از شاگردانش» در بهمن‌ماه ۷۶ منتشر شده‌است، علاوه بر این نعوت و محامد، صفات بسیار دیگری در مَنَقَبَتِ وی ذکر شده‌است. نوع گفتمان غالب و فضای حاکم بر آن متن و متن‌های مشابه دیگر، که پیش یا پس انقلاب ۵۷ نشر یافته‌اند، بیشتر به گفتارهایی می‌ماند که رعایا در برابر سلاطین، اعضای باند در مقابل رئیس و حلقه‌های مافیایی در حضور پدرخوانده، بر زبان می‌رانند. طرفه این‌که در سراسر کتاب مزبور، هرگز نه اسمی از این پیر و مرادشان (جز یک بار آن‌هم نام کوچک، محمود) می‌برند و نه کوچکترین اشاره‌ای به انجمنی می‌کنند که بنیانگذارش بود و در اصل با آن شناخته می‌شد؛ انجمن حجتیّه!

اینها همه یادآور سیرهٔ محافل و فرقه‌های نهان‌رَوش است که سابقه‌اش در ایرانِ ادوار متقدّم به اخوان‌الصفا و باطنی‌ها و اسماعیلیه می‌رسد و در روزگاران متأخّر نیز نمونه‌های فراوان دارد.

اما این، فقط یک سوی ماجراست؛ در سمت دیگر نیز بودند و هستند کسانی‌که عنیف‌ترین اهانت‌ها و ثقیل‌ترین اتهامات را در کتاب‌ها و جزواتشان، نثار انجمن و مقتدای آن می‌کنند و از نام‌بردن و بدنام‌کردن، ابایی ندارند؛ اگر بهائیان در اشاره به بزرگترین دشمنشان، اغلب جانب حرمت نگه می‌دارند و زبان و بیان را به دشنام و اتهام نمی‌آلایند، آنان‌که ملاک حُسن و قُبُح و حق و باطل را در پیروی یا عدم پیروی از انقلابشان می‌دانستند و می‌دانند چنین بی‌پروا اسب تهمت را در میدان ناسزاگویی می‌تازانند:

«انجمن حجتیّه جریان‌ی ضدانقلابی است که با تمام نیرو به مخالفت با

انقلاب ضد امپریالیستی میهنمان به رهبری امام خمینی برخاسته است. این انجمن که حامی سرمایه داران و زمینداران بزرگ است، اکنون زیر پوشش اسلام خواهی همان خط لیبرالها و بنیصدر را برای منحرف کردن انقلاب و به سازش کشاندن آن تعقیب می‌کند. این انجمن که تا دیروز دست در دست ساواک و دربار شاه خائن به دشمنی آشکارا با انقلابیون راستین و روحانیون مبارزه برخاسته بود، اکنون نیز دست در دست امپریالیسم و ضدانقلاب کمر به نابودی انقلاب شکوهمند میهنمان بسته است. اکنون وظیفه هر انقلابی است که ماهیت ضد مردمی ضد انقلابی این جریان وابسته را بیش از پیش برای مردم میهنمان آشکار سازد.

نقاب دروغ و فریبکاری را از چهره کریه انجمن حجتیه به کنار زنیم و عفریت انجمن را آنسان که هست به مردم نشان دهیم» (ماهیت ضد انقلابی انجمن حجتیه را بشناسیم، بی‌تا، بی‌جا، ص ۱).

هر دو جزوه (بخوانید هر دو گروه) دست‌کم یک ویژگی مشترک دارند؛ نویسنده و مؤلف ندارند و همچون اسطوره‌های عهد باستان، به صفت «نام‌پوشانی» متصف هستند!

این مایه تفاوت آراء، درباره پدیده انجمن و پایه‌گذارش، بسیار سرگیجه‌آور است؛ یکی او را از خاک به افلاک می‌رساند و دیگری وی را کارگزار ساواک معرفی می‌کند!

اما به راستی که بود محمود حلبی و چه بود انجمنش، که این چنین چوب دوسرطلا شده است؟ شیخی که حمایت بزرگترین مجتهدان و مراجع تقلید شیعه از جمله: در مشهد آیت‌الله العظمی میلانی، در شیراز آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی، در همدان آیت‌الله آخوند ملاعلی همدانی، در مازندران آیت‌الله کوهستانی آیت‌الله روحانی و آیت‌الله فقیه در اصفهان آیت‌الله خادمی در یزد آیت‌الله صدوقی، در کرمان آیت‌الله صالحی کرمانی در زنجان آیت‌الله سیدعزالدین زنجانی، در زاهدان آیت‌الله کفعمی، همچنین آیات‌عظام خویی، سیستانی، مرعشی نجفی، گلپایگانی، طباطبائی قمی، سیداحمد خوانساری، حکیم و... حتی آیت‌الله خمینی را داشت، و از اعتبار و احترامی کم‌نظیر در میان فضلا و روحانیان نامدار عصر خود برخوردار بود؛ از علی مشکینی (۱۳۰۰-۱۳۸۶) گرفته تا مرتضی مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸) و سیدمحمد بهشتی (۱۳۰۷-۱۳۶۰).

این پرسش اساسی، به همراه سؤالات بیشمار دیگر درباره وجود و ماهیت انجمن حجتیه و کیستی و شخصیت شیخ محمود حلبی، بیش از نیم قرن است که ذهن مؤرخان تاریخ جریان‌های دینی، سیاسی ایران را به خود مشغول داشته است. پرونده حاضر بدون هیچ ادعایی، صرفاً تلاشی است به قدر مقدور برای زنده نگه داشتن پرسشهایی که تاکنون پاسخ درستی بدان داده نشده است.

برای ورود به بحث ناگزیر از مقدمه‌ای مطوّل هستیم در باب تاریخچه انجمن حجتیه:

انجمن خیریه حجتیه مهدویّه، با هدف تعلیم کادرهایی برای دفاع علمی از اسلام و تشیع در برابر چالش الهیاتی بهائیت، پس از شکست نهضت ملی‌شدن صنعت نفت در مرداد ۱۳۳۲، بنیان نهاده شد. مرحوم شیخ محمود حلبی مؤسس این انجمن از مدرسان حوزه علمیه مشهد و از طرفداران نهضت ملی در دوران حکومت مصدق بود که پس از آن غائله، فعالیت مستقیم سیاسی را رها کرد.

حجتیه به دنبال دفاع از موقعیت شیعه با مراجعه به متون اسلامی و بهائی بود؛ چراکه مبلغان بهائی این نظر را تبلیغ می‌کردند که منجی منتظر شیعیان ظهور کرده و پس از او پیامبری جدید برآمده و اسلام با ظهور این پیامبر آیین جدیدش که بهائیت نام دارد، منسوخ شده است.

حساسیت حلبی نسبت به این موضوع از یک تجربه شخصی سرچشمه می‌گرفت. در دوران طلبگی، او و یار غارش سیدعباس علوی توسط یک مبلغ به آئین بهائی دعوت شده بودند و دوست او به بهائیت گرویده بود. این موضوع زنگ خطری را برای حلبی به صدا درآورد و او با کنار گذاشتن تحصیلات و مطالعات معمول، وقت خود را وقف مطالعه تاریخ و متن‌های اصلی این آیین نمود تا یک پاسخ جامع اسلامی برای مسأله بهائیت بیابد. نخستین کوشش حلبی، آموزش گروهی از طلبه‌ها برای انجام این وظیفه بود؛ ظاهراً برگزاری کلاس‌هایی برای آموزش این درس به طلبه‌ها با مخالفت مقامات مذهبی بلندپایه حوزه علمیه قم روبرو شد؛ ازین روست که حلبی یک گروه داوطلب غیرروحانی متبحر در مباحثه و مناظره را برای این منظور استخدام کرد. شاید تعداد بسیار اندک روحانی در میان اعضای اصلی انجمن، در همین تجربه ریشه داشته باشد؛ هرچند بسیاری بر این باورند که شیخ محمود، هیچ میانه خوبی با نهاد و صنف روحانیت نداشت. روایتی است متواتر که به مرحوم حلبی گفته‌اند، دکترعلی شریعتی از قول ایشان نقل کرده است که «روحانیت اقیانوسی است که یک بند انگشت بیشتر عمق ندارد». حلبی نیز در پاسخ گفته است، «این پسر دروغ می‌گوید، من هرگز چنین چیزی نگفتم؛ چون روحانیت اندازه پوست پیازی هم عمق ندارد!»

برای درک دقیق‌تر نگاه مثبت مرحوم حلبی به جوانان غیر روحانی، کافی است به مضمون نامه وی خطاب به مرحوم آیت‌الله سیدرضا صدر (۱۳۰۰ - ۱۳۷۳ ش)، برادر بزرگتر امام موسی صدر، توجه کنیم:

« به عرض شریف عالی می‌رساند، رقیمه کریمه توسط آقا سید علی متقی عزّ و صول یافت.

اوّلاً بدون هیچ‌گونه مجامله از این حسّ زنده دینی و علاقه شدید

ربانی که در حضرت عالی دریافتم بی اندازه مقدّر و متشکّر. باور
بفرمائید در این مدّت طولانی که بنده وارد این راه شده‌ام و آقایان
روحانین طهران عموماً و بسیاری از قمین مطلع شده‌اند، به
استثناء جناب آقای شریعتمداری قم احدی تا کنون حتّی ابراز یک
کلمه خدّاقوّتی نکرده تا چه رسد به همکاری و تشریک مساعی. خداوند
بر علوّ درجات مرحوم آیت الله صدر و مرحوم صدر بزرگ و مرحوم آیت
الله قمی بیفزاید که احساسات بی‌آلایش روحانی آن بزرگواران عصاره
و نقاوه شده کم و بیش از زوایای وجود جناب عالی بروز و ظهور
می‌کند. امید است در ظلّ ولایت اعلیٰ حضرت ولی عصر (أرواحنا فداه) به
ترویج دین و تشیید مبانی آیین مسدّد و مؤیّد شوید.

در ثانی جناب آقای معظم له تشریف آوردند و مثل آنکه میل می‌داشتند
که در طرف نیم ساعت - یک ساعت تمام اصول و فروع مبارزه با فرقه
ضالّه را تعلّم فرمایند و به ایشان عرض شد این وادی وقت ممتدّ و
طولانی لازم دارد؛ اولاً برای آموختن مطالب و ثانیاً برای پرداخت و
به عمل آوردنش؛ زیرا که این علم، علم عملی است، نه نظری. و به
علاوه طرفیت اهل علم یعنی کسانی که ملبّس به لباس روحانیتند با
آنها مصلحت نیست و در هر حال به نفع آنها تمام می‌شود. باید
جوان‌های متدیّن با استعداد از غیر این لباس تهیّه شود و با آنها
به میدان بروند تا اگر غالب شدند اثر زیادی داشته باشد و اگر
مغلوب شدند مهم نباشد. علی العجالة من برای آگاهی شخص شما چند
کتاب را معرفی می‌کنم؛ بخريد و دقیقاً بخوانید تا خودتان اگر
احیاناً مصادف با آنها شدید خیلی از مطالب، نفیاً و اثباتاً
بیگانه نباشید و [به] دفع الوقت گرفتار نشوید.

و امّا فکر اساسی این است که اگر یکی دو نفر جوان مستعدّ که اهل
آن حدود باشند و در طهران به تحصیل مشغول باشند به ما معرفی
کنید ما آنها را به یاری صاحب الزّمان در مدّت یکی دو سال مجهّز
می‌کنیم که در آن حدود بروند و در مقابل آنها سنگری محکم ببندند و
خلق را از شرور تبلیغاتی آنان راحت و آسوده نمایند. ایشان جواب
دادند که یک چنین زمینه فراهم نیست. در هر حال ما اگر بخواهیم
خلق را از شکوک و شبهات این حزب گمراه خلاص کنیم به غیر از این،
طریق مؤثّر ثابت دیگری نداریم. برای هر استان و شهرستان و دهستان
چاره اساسی همین است و بس. از اطلاله کلام عذر می‌خواهم و در مظانّ
اجابات ملتمس دعايم. محمود حلبی».

نقل مکان حلبی به تهران موفقیت‌های راهبردی فراوانی برای او به
ارمغان آورد. نخستین حلقه شاگردان او از بازاری‌ها و پیشه‌وران
مذهبی تشکیل می‌شد و آنها توانستند گروهی از دانش‌آموزان مشتاق و
بااستعداد حوزه‌های علمیه و دبیرستان‌ها را به خدمت گیرند.

درباره باورها و اعتقادات انجمن حجتیه، می‌توان گفت که قرائتی است از آموزه‌های شیعه امامیه با مکتب فقهی غیرسیاسی و جنبه موعودگرایانه و آخرالزمانی پررنگ و سنگین.

انجمن حجتیه به شدت مخالف تشکیل حکومت اسلامی و دخالت عالمان دینی در سیاست بود. آنها با تمسک به روایت «رأیت» که «هر پرچی که قبل از قیام قائم برپاداشته شود، صاحبش طاغوت است»، بر این باور بودند که پیش از قیام مهدی موعود شیعیان هر قیامی انحراف است و به شکست می‌انجامد. همچنین با تمسک به روایتی از امام جعفر صادق، تشکیل حکومت خالص را تنها در زمان موعود ممکن می‌دانستند؛ «هیچیک از ما اهل بیت تا روز قیام قائم ما، برای جلوگیری از ستمی یا برای برپاداشتن حقی خروج نمی‌کند، مگر آنکه بلا و آفتی، او را از بیخ برکند و قیام او بر اندوه ما و شیعیانمان بیفزای».

بر خلاف مشهور و مدعای منتقدان مرحوم حلبی و انجمن، آنها معتقد نبودند که باید گناه و ستم به اوج خود برسد تا زمینه قیام مهدی فراهم شود؛ بلکه آنان را اعتقاد بر این بوده و هست که راه گشایش از فتنه غیبت، خواست و اراده الهی است و خواست خداوند، تنها با درخواست مردم از او و دعا کردن برای فرج امکان پذیر است. لذا از دید آنها توجه دادن به این موضوع مصداق بارز امر به معروف است و بدین وسیله، باید مردم را به دعای برای ظهور آن حضرت توجه داد. این گروه در دوران غیبت امام عصر، مخالف جهاد ابتدایی (آغاز جنگ) بوده هر چند که منکر دفاع در صورت تجاوز نیستند.

اعضای انجمن حجتیه در دوران غیبت امام عصر، قایل به تقیه و معتقد بودند که «مبارزه» نابخردانه و ماجراجویانه، هدر دادن نیروهاست. آنان در عصر غیبت یکی از مسؤولیت‌ها و وظایف انسان مسلمان را «انتظار» می‌دانند و البته در کنار انتظار، سایر وظایف یک مسلمان شیعه، همچون برقراری نماز، روزه، پرداخت خمس و زکات و اقامه امر به معروف و نهی از منکر را برقرار می‌دانند.

آنها فلسفه را نوعی بدعت و ورود فلسفه یونان را به اسلام از طرح‌های خلفای بنی عباس برای مقابله با مکتب امامان شیعه و میانی اندیشه دینی تشیع می‌دانستند؛ به همین دلیل، برخی ایشان را ذیل آموزه‌های «مکتب تفکیک» خراسان قرار می‌دهند که البته محل مناقشه است.

آنان معتقد بودند هر گونه مبارزه هیجانی و نابخردانه با استعمار و استبداد نه تنها سودی ندارد بلکه مایه نیرومندی و پیشرفت دشمنان خواهد شد و پیوسته این اندیشه شیعی را نشر می‌دادند که مبارزه با زورمندان و قدرتهای جهانی ویژه مهدی است و قرآن با

صدای رسا اعلام می‌دارد که خود را به دست خویش هلاک نکنید. انجمنی‌ها خود را پیرو افرادی که «علما و فقهای اسلام شناس، آگاه، عالم و دلسوز برای اسلام» می‌نامیدند دانسته و معتقد بودند، رهبر و ولی و حاکم جامعه باید معصوم باشد، و عدالت تنها برای مرجعیت دینی کافی است، و برای تشکیل حکومت اسلامی به عصمت و علم الهی نیز احتیاج است. سه اصل اساسی آنها در زمان شاه چنین بود: ۱. مبارزه منطقی و علمی با گروه‌های از نظر آنان منحرف که اعتقادات شیعیان را هدف قرار گرفته بودند؛ ۲. خودداری از دخالت در سیاست به منظور حفظ کیان خود و جلوگیری از زد و خورد بی مورد با دولت مستقر در کشور؛ ۳. پیروی از مرجعیت دینی.

در اواخر دهه ۱۳۴۰ نسل دوم نوآموزان حجتیه وارد دانشگاه‌ها شدند و در پی مدرنیزه و استاندارد کردن مدیریت انجمن برآمدند. به این ترتیب ابتدای دهه ۱۳۵۰ شاهد اصلاحات سازمانی در داخل انجمن بود که به تخصصی شدن و تقسیم کار در انجمن منجر شد. افراد پس از آموزش‌های پایه‌ای در مورد تشیع، تاریخ بهائیت و الهیات جذب گروه‌های عملیاتی تخصصی می‌شدند. این گروه‌ها عبارت بودند از: گروه ارشاد که مسئولیت بحث با مبلغان بهایی، دعوت بهائیان به اسلام و خنثی‌سازی تأثیرات فعالیت‌های مبلغان بهائی را بر عهده داشت. گروه تدریس و گروه نگارش به استانداردهای درجاتی و متن‌های آموزشی می‌پرداختند؛ متن‌های آموزشی حجتیه به صورت تایپ‌شده و پلی‌کپی به کلاس‌های انجمن ارسال می‌شد. کلاس‌هایی که هر هفته در خانه‌های شخصی اعضا در سراسر کشور برگزار می‌شد. این جزوات تا یک هفته پس از توزیع از شاگردان تحویل گرفته و به نوعی از بین می‌رفتند؛ در نتیجه برای بررسی تاریخ انجمن چیزی از آنها در دست نیست. به شاگردان نیز آموزش داده می‌شد که نباید جزوه‌ها را به دیگران نشان داده یا در مورد آنها با دیگران بحث کنند.

گروه سخنرانی تجمع‌های هفتگی همگانی را در مکان‌های مختلف سازمان می‌داد که سخنرانان آموزش‌دیده حجتیه در آنها به بحث در مورد الهیات شیعی، انتقاد از نگرش‌های بهایی و پاسخ به سؤالات می‌پرداختند.

گروه تحقیق، بازوی اطلاعاتی انجمن بود و در سه واحد عملیاتی جداگانه به عنوان ستون پنجم انجمن در بهائیت فعالیت می‌کرد و توانست با شکیبایی و به آرامی در سلسله مراتب مقامات بهائی نفوذ کند. به این ترتیب بدون آن که بهائیان متوجه شوند، تعدادی از اعضای حجتیه به ظاهر بهائی شده و از برجسته‌ترین مبلغان بهائی گشتند.

متخصصان ارشد انجمن در هر یک از این گروه‌ها در اصطلاح اعضای حجتیه با القاب مبارز، سخنران، مدرس و محقق مشخص می‌شدند. بیشتر اعضای اصلی حجتیه در جلسات هفتگی حداقل دو مورد از وظایف ذکر شده را انجام می‌دادند.

واکنش بهائیان به ظهور حجتیه اتخاذ یک وضعیت تدافعی و محتاطانه و خودداری از بحث‌ها و رودررویی‌های علنی بود. این پاسخ اعضای حجتیه را از مؤثر بودن رویکرد خود مطمئن کرد و تشویقی برای ادامه فعالیت آن‌ها بود. سازمان به طور مداوم رشد می‌کرد و در ابتدای دهه ۱۳۵۰ در سراسر ایران و تعدادی از کشورهای همسایه مانند پاکستان و هند گسترش یافت. در بخش‌هایی از ایران وسعت حجتیه توازنی با میزان تهدید بهائیت نداشت و این امر رقابت، اختلاف نظر، خشم و حسادت سازمان‌های دیگر اسلامی را برانگیخت که قصد داشتند از موفقیت‌های حجتیه الگوبرداری کنند و یا برای استفاده از منبع اصلی عضوگیری حجتیه یعنی جوانان مذهبی مستعد با این انجمن در حال رقابت بودند. از ابتدای دهه ۱۳۳۰ تا ابتدای ۱۳۵۰ بسیاری از نخبگان آینده انقلاب ایران (۱۳۵۷) از آموزش‌های حجتیه بهره‌مند شدند. آنان حداقل به عنوان یک مرحله مقطعی در دوران رشد ایدئولوژیکی‌شان، در برنامه‌های عملی و آموزشی که توسط حجتیه ترتیب داده می‌شد، شرکت داشتند.

محمود صدری، جامعه‌شناس ایرانی و استاد دانشگاه زنان تگزاس و نویسنده مدخل شیخ محمود حلبی و مدخل انجمن حجتیه در دانشنامه ایرانیکا و مدخل بهائیت در دانشنامه جهان اسلام، که در جوانی به مدت ۹ سال در انجمن حجتیه فعالیت می‌کرد، ضمن این‌که معتقد است در بهترین حالت، اعضای اصلی انجمن از نهمصد تا هزار نفر تجاوز نکرده‌است، خاطرنشان می‌کند که از میان آن ده‌هزار نفری که در جلسات انجمن شرکت می‌کردند، رهبران و مدیران جمهوری اسلامی، سربرآوردند. به تعبیر او، آنان در سال‌های پیش و پس از انقلاب، به سه گروه منشعب شدند؛ عده‌ای به مجاهدین خلق پیوستند، مانند علی‌اصغر حکمی و... برخی به اپوزیسیون نظام تبدیل‌شدند، مانند عبدالکریم سروش، سعید جاریان و هاشم آقاجری؛ بعضی نیز مدیران ارشد نظام شدند همچون غلامعلی حدادعادل، کمال خرازی و محمد سلیمی، علی اکبر پرورش و...

این مدعا، پربیراه نیست؛ اگر نگاهی به ساختار قدرت در سال‌های بعد از انقلاب بیاندازیم، نیروهای نزدیک به انجمن حجتیه بسیار یافت می‌شوند. حتی در جبهه اصلاح طلبان نیز نام انجمن حجتیه بسیار شنیده می‌شود و نمی‌توان اثرگذاری حجتیه بر تصمیم‌سازی‌های جمهوری اسلامی را نادیده گرفت. حجتیه یک تفکر پخش شده در اتمسفر سیاسی

است، مانند حزب توده که اثرات آن هم کماکان در ساختار سیاسی و روشنفکری ایران قابل لمس است. حتی برخی برآنند که تفکر حجتیه در فیلسوفان ایرانی مانند احمد فردید نیز رخنه کرده بوده است؛ اگرچه نمی‌توان این موضوع را به همین سادگی اثبات کرد. رد پای حجتیه حتی در سازمان مجاهدین خلق و سابقه برخی از نیروهای آن نیز دیده می‌شود و سری دوم نیروهای این سازمان، یعنی نیروهایی که بعد از حنیف نژاد وارد سازمان شدند، بیشتر در جلسات حجتیه شرکت داشته‌اند هرچند روشن است که نمی‌توان آموزه‌های حجتیه را با تفکر مجاهدین یکی دانست. قرارگیری دو نیروی سیاسی در یک جلسه در کنار هم، الزاماً به معنای همفکری نیست و حجتیه دارای هویت خاص خود است.

علاوه بر اهداف مشخص و تعریف شده حجتیه: حس فداکاری، تعهد و وفاداری همانند نوعی تعصب فرقه‌ای نسل بعدی اعضای حجتیه را به ادامه فعالیت ترغیب می‌کرد. در آن دوران انجمن حجتیه در کنار مدرسه علوی به مدیریت علی‌اصغر کرباسچیان (۱۲۹۳ - ۱۳۸۲ ش)، نشان‌گر تلاش اسلام شیعی سنتی برای خوگیری با دنیای مدرن پیرامون بودند و با بهره‌گیری از منابع‌شان برای ترویج جهان‌بینی خود می‌کوشیدند.

طرفه اینکه حجتیه در مسیر مقابله با بهائیت برخی از ویژگی‌های بهائیان را تقلید کرد. مانند فعالیت محرمانه با مقید بودن به کارایی بوروکراسی ناشی از آن و با دستیابی به ادبیات اصلی بهائیت، ماهیت طبقاتی غیر مذهبی سازمان و استفاده از وسایل مدرن ارتباط جمعی. برای مثال مدت‌ها پیش از افتتاح حسینیه ارشاد نخستین سالن سخنرانی اسلامی مدرن در شمال تهران، حجتیه با برگزاری تجمعات عمومی نخستین سازمان اسلامی بود که منبر و قالی را با تریبون و صندلی عوض کرد. اعضای حجتیه برخلاف برادران مذهبی سنتی خود آراسته و مرتب بودند تا در دنیای آموزشی و حرفه‌ای سکولار موفق باشند.

حجتیه به رهبری محمود حلبی توانست اجازه دریافت و استفاده از بخشی از سهم امام را در فعالیت‌های خود از بسیاری از مراجع تقلید شیعه کسب کند. یکی از آن مراجع، آیت‌الله خمینی بود که با چنین جملاتی، اجازه صرف وجوه شرعی را در انجمن و زیر نظر مرحوم حلبی صادر نمود:

«بسمه تعالی

در فرض مذکور هم اقدامات آقایان مورد تقدیر و رضای خداوند متعال است و نیز همکاری و همراهی با آنها مرضی ولی‌عصر عجل الله فرجه است و هم مجازند مومنین از وجوه شرعی از قبیل زکوات و تبرعات به آنها بدهند و در صورت لزوم مجازند از ثلث سهم مبارک امام به آنها

کمک کنند البته تحت نظارت اشخاص معتمد و اگر جناب مستطاب
حجه الاسلام آقای حلبی دامت برکات می‌توانند تحت نظر ایشان وجوه
داده‌شود. از خداوند تعالی موفقیت آنها را خواستار است.
روح‌الله الموسوی‌الخمینی. ۵ شهر شعبان معظم ۱۳۹۰ (مطابق با
۱۳۴۹/۷/۱۵ شمسی)».

فعالیت حجتیه از روزهای اول شکل‌گیری توجه سازمان امنیتی رژیم
پهلوی را برانگیخته بود. بر اساس اسنادی که پس از انقلاب منتشر
شد، رهبری حجتیه تحت فشار قرار گرفته بود تا انجمن را به طور
رسمی به عنوان یک سازمان غیرانتفاعی خیریه با نام «انجمن خیریه
حجتیه مهدویه» ثبت کند و قول دهد که از فعالیت سیاسی خودداری
کند. گفتنی است که این تعهد بعد از انقلاب ۱۳۵۷ نیز صورت گرفت.
وقوع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، به نوعی حجتیه را غافلگیر کرد. واکنش
آغازین رهبری انجمن نسبت به انقلاب با بدگمانی و بدبینی همراه
بود. این موضوع باعث ریزش بسیاری از نیروهای سازمان شد. با
پیروزی انقلاب حجتیه به رهبری حلبی درصدد آشتی‌جویی با رهبری
انقلاب برآمد اما مورد استقبال قرار نگرفت. آیت‌الله خمینی که پیش
از این انجمن را تأیید کرده بود، اجازه انتقاد علنی را از ماهیت
غیرسیاسی و گرایش محافظه‌کارانه انجمن در تفسیر اسلام داد.
سرانجام، کمتر از پنج سال پس از پیروزی انقلاب، آیت‌الله خمینی در
اشاره‌ای تلویحی به انجمن، آنها را به سرکوب خشونت‌بار تهدید کرد:
«یک دسته دیگر هم که تزشان این است که بگذارید که معصیت زیاد شود
تا حضرت صاحب بیاید. حضرت صاحب مگر برای چه می‌آید؟ حضرت صاحب
می‌آید معصیت را بردارد. ما معصیت می‌کنیم که او بیاید؟ این
اعوجاجات را بردارید... در این موجی که الان این ملت را به پیش
می‌برد، در این موج خودتان را وارد کنید و برخلاف این موج حرکت
نکنید که دست و پای‌تان خواهد شکست». پاسخ حلبی تعلیق کامل تمام
فعالیت‌های انجمن بود. بیانیه کوتاه حلبی که تعطیلی حجتیه را
اعلام می‌کرد در ۵ فروردین ۱۳۶۲ در روزنامه‌ها به چاپ رسید.

پس از آن جنبشی برای تصفیه وابستگان به حجتیه از نهادهای
آموزشی، دانشگاهی و سیاست‌گذاری در سراسر ایران ایجاد شد.
در این میان، انتشار کتاب در شناخت حزب قاعدین زمان، که توسط
عماد الدین باقی به رشته تحریر در آمده بود، بر شدت مخالفت
طرفداران انقلاب اسلامی با انجمن حجتیه افزود. باقی در این کتاب
با انتقاد از انجمن حجتیه و فعالیت‌های آنان، آشکارا این انجمن
را عامل استعمار خوانده بود. او سال‌ها بعد، اعلام کرد که در نگارش
این کتاب تحت تأثیر فضای حاکم در انتقاد و بدبینی نسبت به حجتیه
زیاده‌روی کرده‌است: «فکر می‌کنم در فضای پس از انقلاب و جو مسلط آن

زمان، به شدت تحت تاثیر انقلاب بودم و در راستای دفاع مطلق از انقلاب و نفی هر جریان مخالف انقلاب، به دور از داوری منصفانه و با ادبیاتی تند، غیراخلاقی و غیرعلمی کتاب در شناخت حزب قاعدین را نوشتم. البته شور و حال جوانی نیز در این قضاوت شتابزده و احساسی بی‌تاثیر نبود».

او همچنین با اشاره به نظرات انجمن حجتیه در مورد ولایت، اعلام می‌کند که انتقادات او بر این انجمن، ناشی از تقلید او از آیت‌الله خمینی بوده و بعد از گذشت سال‌ها، هنگامی که با دیده یک محقق به آن مطالب نگاه می‌کند، پشیمانی وجودش را فرا می‌گیرد: «در شرایطی که پذیرفتن خطایای گذشته هنوز در جامعه ما به شکل یک فرهنگ درنیامده و بسیاری از آقایان که امروز به نظر و موضع خاصی دست یافته‌اند، با تکذیب عملکرد گذشته‌شان اصرار دارند که بگویند از بدو تولد چنین نظری داشته‌اند؛ من صادقانه می‌گویم که مواضع در خصوص انجمن حجتیه اشتباه بوده و در آن تجدیدنظر کرده‌ام. امروز نظراتم به برخی از دیدگاه‌های انجمن حجتیه (نه همه آنها) نزدیک‌تر از گذشته شده‌است».

تعارض شیخ محمود حلبی و آیت‌الله خمینی به اختلاف آشکار آنان در مورد مفهوم موعودگرایی در اسلام (مهدویت) بازمی‌گشت. تفسیر کاملاً محافظه‌کارانه حجتیه از موعودگرایی را می‌توان مشابه جهان‌بینی پشاهزاره‌ای در دنیای یهودی مسیحی دانست. آنها در حالی که از تمرین زاهدانه و مشتاقانه انتظار ظهور منجی دفاع می‌کردند، انقلاب عملی برای تعجیل در ظهور مهدی یا هر اقدامی در جهت ساختن آرمان‌شهر نوید داده شده اسلامی را در غیاب شخص منتظر نفی می‌کردند.

از سوی دیگر فعالیت انقلابی آیت‌الله خمینی گرایش پشاهزاره‌ای در مسیحیت و یهودیت را به ذهن متبادر می‌کند که از برعهده گرفتن نقش فعال در ایجاد جامعه عادل اسلامی پیش از ظهور مهدی دفاع می‌کند تا زمینه آمدن او را فراهم آورد. این تضاد و تعارض، به نوعی یادآور تعجب و تأسف شیعیه‌شناس مشهور فرانسوی، هانری کربن (۱۹۰۳-۱۹۷۸م)، از وقوع انقلاب در ایران شیعی است، که فردای ورود آیت‌الله خمینی به پاریس درگذشت!

در این زمینه می‌توان به رویدادی اشاره کرد که به خوبی این تمایز یاد شده را نشان می‌دهد: در ماه‌های آغازین پس از انقلاب، تجمع وابستگان حجتیه با شعار «مهدی بیا مهدی بیا» برگزار شد. در پاسخ هواداران خمینی در تجمعات خود این شعار را ساختند: «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، حتی کنار مهدی، خمینی را نگهدار».

در سال‌های پس از پایان فعالیت‌های حجتیه، در مورد منشأ، ماهیت و

اهداف انجمن بحث‌هایی مطرح می‌شود که بسیاری از اوقات بی‌دقت و جانبدارانه هستند. منتقدان نامنصف در هر دو جناح چپ و راست با پراکندن افسانه‌ها و تئوری‌های توطئه در مورد حجتیه به جا انداختن دیدگاهی اغراق آمیز و تحریف‌شده از میزان تأثیرگذاری و برنامه‌های حجتیه کمک‌کردند. سازمان‌ها و اشخاص هوادار آیت‌الله خمینی از جمله سپاه پاسداران و صادق خلخالی بارها به زنده بودن خط فکری حجتیه اشاره کرده و آن را تهدیدی جدی برای نهضت انقلابی می‌دانستند. منتقدان سکولار از جمله حزب توده و متحدان ایدئولوژیک آن نیز مدعی بودند که با وجود سقوط آشکار محبوبیت حجتیه، آن‌ها همچنان دلال واقعی قدرت در پشت صحنه هستند. آن‌ها از واژه حجتیه به عنوان لقب هر آن که از نظر آن‌ها مرتجع، مستبد و بورژوا به نظر می‌رسید استفاده می‌کردند و آن را عامل امپریالیسم در ایران پسا انقلابی می‌دانستند.

پس از آن نیز جناح‌های مختلف حکومت ایران نسبت به فعالیت دوباره حجتیه هشدار داده و مدعی نفوذ آن در ارکان حکومت شده‌اند. برای نمونه مرحوم علی‌اکبر محتشمی‌پور (۱۳۲۶ - ۱۴۰۰ش) معتقد بود که حجتیه به واسطه ارتباط با برخی مراجع توانستند در نهادهای حاکمیتی چون جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، شورای نگهبان و مجلس خبرگان رهبری نفوذ نمایند. با این حال اعضای اصلی انجمن حجتیه عمدتاً از پاسخ‌گویی به اتهامات و ورود به این مباحثات خودداری کرده‌اند. این امر ممکن است دلایل متعددی داشته باشد از میل ذاتی برای رازداری و پنهان‌کاری گرفته تا ترس واقعی از سرکوب شدن. انجمن حجتیه ایجاد حکومت اسلامی را تنها با حضور مهدی، امام دوازدهم شیعیان، میسر و نظریه ولایت فقیه مرسوم در جمهوری اسلامی را مردود می‌دانست و بیان می‌کرد که ولایت سیاسی فقیه فقط به امام معصوم تعلق دارد به همین علت بین اعضاء انجمن و افرادی که به ولایت مطلقه معتقد بودند اختلاف‌های زیادی وجود داشت. البته انجمن به ولایت محدود فقیه اعتقاد داشت و از مراجع تقلید تبعیت می‌کرد. این‌گونه بود که با بالا گرفتن اختلاف میان انجمن حجتیه و پاره‌ای از سران نظام جمهوری اسلامی، ارگان‌ها و نهادها، آیت‌الله خمینی، تلویحاً در یک سخنرانی در سال ۱۳۶۲ خواهان انحلال انجمن حجتیه شد.

بعدها آیت‌الله خمینی در پیامی که سوم اسفند ۱۳۶۷ خطاب به روحانیون، مراجع، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات کشور صادر کرد و به «منشور روحانیت» معروف شد نوشت:

«... دیروز حجتیه‌ای‌ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان

را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی تر از انقلابیون شده‌اند! ولایتی‌های دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند، در عمل پشت پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان ولایت برایشان جز تکسب و تعیّش نبوده‌است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می‌خورند!»

دفتر ایّام فعالیت انجمن حجتیه بدینجا ختم نشد، بلکه در اشکال و به روشهای دیگری که در پرونده پیش روی شما بررسی شده‌است، به حیات خود ادامه داد و حتی اکنون نیز جلسات آن تحت رهبری آیت‌الله افتخارزاده سبزواری برگزار می‌شود.

پرداختن به پرونده حجتیه مخالفین و موافقین بسیاری داشت. این پرونده از جهت اهمیت تاریخی، باید بررسی می‌شد؛ به نوعی موضوع حجتیه، برگردن تمامی رسانه‌هایست که در حوزه تاریخ فعالیت می‌کنند. نمی‌توان تاریخ ایران را بررسی کرد و با محافظه کاری و شاید هم بی توجهی از کنار حجتیه گذشت. این‌که حجتیه چه گروهی بود و امروز چه گروهی است را در داخل پرونده بخوانیم اما آنچه این مسأله را برای یک پژوهشگر تاریخ ایران با اهمیت می‌کند، ابهاماتی است که در حوزه حجتیه مطرح است. در مسیر تهیه و تدوین این پرونده به چهره‌های بسیاری رجوع شد که عمدتاً از مصاحبه دربارهی این موضوع به روشهای مختلف امتناع کردند اما فصلنامه از آوردن نام آنها معذور است.

در مسیر پرونده مشخص شد که نگاه‌ها نسبت به حجتیه یکسان نیست. برخی مدعی‌اند که انجمن حجتیه آنقدر هم که از دور به نظر می‌رسد، پیچیده و مبهم نیست و حزب توده به دلیل رقابت‌های سیاسی اقدام به پیچیده معرفی کردن انجمن حجتیه کرده است. برخی نیز مدعی‌اند که حجتیه یکی از پیچیده‌ترین ساختارهای سیاسی قبل و بعد از انقلاب است که در حوزه مالی، سیاسی، عقیدتی و ارتباطات خارجی محل سؤال است. اگرچه اعضا انجمن حجتیه چنین تصویری درباره خود ندارند و حتی برخی از اعضای آن در شهرستان‌ها مدعی‌اند که چیزی به عنوان حجتیه در حال حاضر وجود ندارد و یک هیات مذهبی میراثدار تفکر شیخ محمود حلبی است. در مقابل عده‌ای نیز هستند که مدعی‌اند حجتیه با زیرنظر گرفتن نیروهای مطلوب خود در هیئت‌های مذهبی و مدارس علمیه، فعالیت خود را پیش می‌برد و بعد از سال‌ها ممکن است یک فرد متوجه شود که در چارچوب انجمن فعالیت می‌کند. با این وجود پس از بررسی‌های فراوان، نتیجه پژوهش درباره این انجمن را می‌توان ابهام بیشتر نامید. هرچه درباره حجتیه بیشتر تحقیق کنیم، ابهامات

بیشتر خواهند شد اما این به منظور پیچیده تر شدن حجتیه نیست. عدم پاسخ روشن و قانع کننده توسط هواداران این تفکر باعث ابهام انگیز بودن حجتیه می شود و به ضرس قاطع نمی توان مدعی شدن که حجتیه یک ساختار پیچیده مالی-سیاسی است که قصد کسب قدرت دارد.

ختم کلام، این که، هر چند کتابها و مقالات پرشماری درباره انجمن نوشته شده، باز هم حرفهای ناگفته و اسرار ناگشوده بسیاری باقی مانده است. این دشواره که آنچه دوستان و دشمنان درباره انجمن می گویند، تا چه اندازه از وثاقت تاریخی برخوردار است، بیش از آن که معلول قلت منابع و مصادر باشد، مدلل به دلیلی است که منشأ آن، خود شخصیت پیچیده مرحوم حلبی و شیوه عمل نهان ریشه و مخفی کارانه انجمن بوده است. از این روست که شاید امیدی به حل همه معضلات در این موضوع نباشد. با گذشت زمان و زبان گشودن کسانی که در این انجمن فعالیت داشتند، شاید پازل های حجتیه کامل تر شود و جامعه ایرانی بتواند پی به تفکر و تأثیرگذاری های این گروه بر ایران و ایرانی شود هر چند امید چندانی بدین آرزو نمی توان بست.